



شب پنجم محرم؛ حق طلبی فرزند امام حسن (ع) در روز واقعه

شب پنجم محرم پیش روست و پس از آن با طلوع آفتاب پنجم محرم، مصیبت بزرگ نزدیکتر می‌شود. در چنین روزی عبدالله بن زیاد در این روز دستور داد تا شخصی به نام زجر بن قیس به همراه 500 نفر بر سر راه کربلا بایستد

شب پنجم محرم پیش روست و پس از آن با طلوع آفتاب پنجم محرم، مصیبت بزرگ نزدیکتر می‌شود. در چنین روزی عبدالله بن زیاد در این روز دستور داد تا شخصی به نام زجر بن قیس به همراه 500 نفر بر سر راه کربلا بایستد و بخواند به کاروان امام (ع) محلق شود، به قتل برساند. حق طلبی فرزند امام حسن (ع) را در روز واقعه

با وجود این، با تمام محدودیت‌هایی که برای نپیوستن کسی به سپاه امام حسین (ع) صورت گرفت، مردی به نام عامر بن ابی سلامه؛ خود را به امام (ع) رساند و سرانجام در کربلا در روز عاشورا به شهادت رسید.

بنا بر سنت تاریخی، روز پنجم محرم متعلق به فرزند امام حسین مجتبی (ع) است و ذکر مصیبت ایشان را می‌کنند. عبدالله بن الحسن (ع) فرزند امام حسن مجتبی (ع) و مادرش، دختر شلیل بن عبدالله می‌باشد. پسر ده ساله؛ دارد که آخرین پسر ایشان است و این کودک شاید پدرش را به یادش نمی‌آورد، چون پدرش از دنیا رفت، گویا چند ماهه بوده است، در خانه امام حسین (ع) بزرگ شد.

اباعبدالله به فرزندان امام حسن (ع) بسیار مهربانی می‌کرد، شاید بیش از آن اندازه که به پسران خودش مهربانی می‌کرد چون آنها یتیم بودند و پدر نداشتند. امام حسین (ع) در واقعه عاشورا به زینب (س) سفارش و تأکید کرده بودند که مواظب کودکان باشند و زینب (س) دائم مراقب آنها و زنان کاروان بودند.

در میانه این حماسه بزرگ، زینب (س) متوجه شدند که عبدالله از خیمه بیرون آمده و می‌خواهد نزد عمویش حسین بن علی (ع) در میدان جنگ برود. زینب (س) دوید او را بگیرد اما این کودک به عمویش رسید. امام حسین خطاب به حضرت زینب (س) فرمود: تو برگرد، بگذار این بچه پیش خودم باشد.

عبدالله در کربلا کودکی بود که به سن بلوغ نرسیده بود. چون عمویش حسین (ع) را زخمی و بی‌ارزش دید، خود را به آن حضرت رسانده بود. عبدالله خودش را دامان امام حسین (ع) انداخت و گفت: به خدا قسم از عمویم جدا نمی‌شوم.

در همین حال، یکی از دشمنان آمد برای اینکه ضربتی به اباعبدالله بزند، شمشیری به طرف امام حسین (ع) روانه کرد. عبدالله دست را سپر شمشیر قرار داد و دستش به پوست آویزان شد و فریاد زد: عمو جان؛ بین با من چه کردند!

حسین (ع) او را در بغل گرفت و به سینه چسبانید و فرمود: برادرزاده! بر این مصیبت که بر تو وارد آمده است، صبر کن و از خداوند طلب خیر نما، زیرا خداوند تو را به پدران صالحت ملحق می‌کند. ناگاه حمله بن کاهل تیری بر او زد و او در دامان عمویش حسین (ع)، به شهادت رسید. شاهد انک قد امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی الله حق جهاده حتی اتیک الیقین.

سنگدل! تیغ کشیدی که سرش را ببری؟
هر قدر سهم تو شد بال و پرش را ببری؟

دست و پا میزند و آخر کارش شده است!
پاک وحشی شده ای تا جگرش را ببری؟

با وجودی که ندارم زره و تیغ مگر
مُرده باشم بگذارم که سرش را ببری

همه عمر به چشَمِ پسرش دیده مرا
سعی کن از سرِ راهت پسرش را ببری

سپهر افتاده ز دستش، سپرش میگردم
باید اوّل بزنی تا سپرش را ببری